

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال شانزدهم، شماره سی و یکم، بهار و تابستان ۱۳۹۶

بررسی ریشه‌شناختی نام‌های فارسی گیاهان در زبان انگلیسی*

دکتر فردوس آقاگل‌زاده (نویسنده مسئول)^۱

دکتر حسین داوری^۲

چکیده

بررسی دامنه نفوذ و گسترش واژه‌های فارسی در زبان‌های دیگر و از آن جمله زبان‌های اروپایی و به طور خاص زبان انگلیسی از جمله موضوعات درخور توجهی است که با وجود اهمیت انکارناپذیرش از منظر زبان‌شناختی و نیز فرهنگی و تاریخی کماکان ابعاد مختلف آن در مطالعات ریشه‌شناختی مغفول مانده است. در این بین، بررسی واژه‌های انگلیسی با ریشه فارسی بیانگر آن است که بخش قابل توجهی از این مجموعه به نام‌های گیاهان اختصاص دارد؛ نام‌هایی که در دوره‌های مختلف زمانی و به شکل غیرمستقیم به این زبان راه یافته‌اند و در روند انتقال با تغییرات متعددی از جمله تغییرات آوایی و دگرگونی‌های معنایی (گسترش، کاهش، تغییر) همراه شده‌اند. در این نوشتار که مبتنی بر مطالعه‌ای گسترده و جامع در خصوص وام‌واژه‌های فارسی در زبان‌های اروپایی و به‌طور خاص زبان انگلیسی تدوین شده است، بیست و چهار واژه از مجموع بیش از چهل واژه شناسایی شده برگرفته از نام‌های فارسی گیاهان در زبان انگلیسی، با تکیه بر فرهنگ‌ها و مطالعات معتبر ریشه‌شناختی به شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در این بررسی، سعی بر آن بوده تا اطلاعات مرتبط با ریشه واژه در زبان فارسی، معنا و دامنه کاربرد، روند انتقال، زبان‌های واسط، تغییرات آوایی و دگرگونی‌های معنایی به نحوی نظام‌مند ارائه گردد. به‌علاوه برای آشنایی بیشتر با نوع کاربرد این واژه‌ها در زبان مبدأ، تا حد امکان در مورد تعدادی از مدخل‌ها، داده‌هایی از نحوه کاربردشان در متون قدیم فارسی ارائه شده است. در مواردی نیز که این واژه‌ها به دیگر زبانهای اروپایی راه یافته‌اند، تلاش بر آن بوده تا آنها نیز معرفی گردند.

واژه‌های کلیدی: زبان انگلیسی، زبان فارسی، گیاه، دگرگونی معنایی، وام‌واژه.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۵/۰۹/۲۰
ahagolz@modares.ac.ir

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۱۲/۰۳
نشانی پست الکترونیک نویسنده مسئول:

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس تهران
۲. عضو هیأت علمی دانشگاه دامغان

۱. مقدمه

از ویژگی‌های بارز زبان انگلیسی که از منظر زبان‌شناختی به این زبان حالت منحصر به فردی بخشیده، عدم مقاومت آن در برابر تغییرات و تأثیرگذاری‌های گسترده دیگر زبان‌ها بر مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن بوده که این روند در نظام واژگانی این زبان بیش از دیگر نظام‌های آن محسوس و آشکار است (ر.ک: دورکین، ۲۰۰۹). مجموعه واژگانی هر زبان که در حقیقت بی‌ثبات‌ترین بخش هر زبان محسوب می‌شود، در فرایندها و دوره‌های مختلف زمانی و متأثر از رویدادها و تحولات گوناگون اجتماعی، تاریخی، سیاسی، فرهنگی و علمی به نحوی تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد که نتیجه آن همانا وام‌گیری، یا داد و ستد واژگانی است.

زبان انگلیسی به عنوان عضوی از خانواده زبان‌های هندواروپایی در مراحل مختلف حیات خود و به ویژه در دوران انگلیسی نو به وام‌گیری‌های واژگانی گسترده‌ای دست زده است، به نحوی که این گونه وام‌گیری‌ها مهمترین منبع واژگان این زبان شناخته می‌شود (ر.ک: بمسیرگر، ۱۹۸۴). اکثر وام‌واژه‌های این زبان غالباً از زبان‌های پرشمار این خانواده بزرگ بدان راه یافته‌اند که در این روند شاهد وام‌گیری‌های غالباً غیرمستقیم از واژه‌های زبان فارسی بوده‌ایم؛ واژه‌هایی که به استناد آقاگل‌زاده و داوری (۱۳۹۳) به حوزه خاصی محدود نشده و به نحوی با فرهنگ، اجتماع، سیاست، هنر، ادبیات، طب و طبیعت ایران‌زمین و فارسی‌زبانان گره خورده‌اند.

از جمله واژه‌هایی که بخش نسبتاً قابل‌توجهی از این وام‌واژه‌ها را به خود اختصاص داده، نام گیاهانی است که امروزه در زبان انگلیسی کاربرد دارند و ریشه‌یابی آنها بیانگر آن است که در اصل نام‌هایی فارسی بوده‌اند که به شکل غیرمستقیم و در دوره‌های مختلف زمانی به زبان انگلیسی راه یافته‌اند. بی‌شک وجود این نام‌ها بیانگر آن است که در غالب موارد، خاستگاه این گیاهان ایران‌زمین بوده که به شیوه‌های گوناگون به زبان‌های مختلف اروپایی و از آن جمله انگلیسی وارد شده‌اند.

۱-۱. شرح و بیان مسئله

همان‌گونه که اشاره شد، بررسی دامنه نفوذ و گسترش واژه‌های فارسی در زبان‌های دیگر و از آن جمله زبان انگلیسی از جمله موضوعات مهم در مطالعات ریشه‌شناختی است که با وجود برخی تلاش‌ها، ابعاد مختلفی از آن کماکان شایسته پژوهش‌های نظام‌مند و علمی بیشتر است. در این بین، بررسی موضوعی این دسته از وام‌واژه‌ها در زبانها و یا زبان خاصی می‌تواند به نحوی دقیق‌تر به ابعاد مختلف این رویداد زبانی بپردازد. بی‌تردید با توجه به دامنه و ابعاد گسترش نام‌های فارسی گیاهان در زبان‌های مختلف و از آن جمله زبان انگلیسی، در این نوشتار تلاش بر آن بوده تا به نحوی موضوعی به بررسی ریشه‌شناختی

این دسته از واژه‌ها در زبان انگلیسی پرداخته شود. حال در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که این دسته از واژه‌ها در سیر انتقال خود از زبان فارسی به انگلیسی با چه دگرگونی‌هایی از حیث معنایی و آوایی مواجه بوده‌اند؟ بررسی این دسته از وام‌واژه‌ها نشان‌دهنده آن است که بیش از چهل واژه در زبان انگلیسی که به نام‌های گیاهان اشاره دارد، ریشه در زبان فارسی دارند که در این نوشتار به اجمال به بیست و چهار واژه از این مجموعه پرداخته شده است.

در این مقاله، مبنای شناسایی این دسته از وام‌واژه‌ها فرهنگ‌های انگلیسی‌ای بوده‌است که در قالب مجموعه‌های اختصاصی و عمومی به موضوع ریشه‌شناسی واژه‌های این زبان پرداخته‌اند. البته از آنجا که در فرهنگ‌های معتبر انگلیسی نیز شاهد آن هستیم که در مواردی به درستی به ریشه اصلی واژه نرسیده‌اند و یا اختلاف‌نظرهایی بین آنها وجود دارد، از همین رو سعی بر آن بوده تا حد امکان دیگر منابع و به‌خصوص فرهنگ‌های معتبر قدیم و جدید فارسی نیز مورد بررسی قرار گیرند. همچنین از آنجا که بسیاری از این واژه‌ها در روند انتقال خود به زبان‌های اروپایی و از آن جمله انگلیسی، ابتدا به زبان عربی راه یافته و صورت معرب پیدا کرده و سپس به دیگر زبان‌ها وارد شده‌اند، از همین رو در مواردی شاهدیم که برخی فرهنگ‌های انگلیسی، ریشه این واژه‌ها را تنها تا عربی دنبال کرده‌اند و اشاره‌ای به فارسی بودن آنها نداشته‌اند. از این رو، جدای از فرهنگ‌های انگلیسی و فارسی، از فرهنگ‌ها، آثار و تحقیقاتی که به ریشه‌یابی واژه‌های عربی و نیز واژه‌های معرب فارسی پرداخته‌اند، استفاده شده است.

۱-۲. پیشینه پژوهش

بررسی ریشه‌شناختی واژه‌های فارسی در زبان‌های دیگر و به‌ویژه زبان‌های اروپایی با انتشار آثاری چند همراه بوده است که به‌طور خاص در مورد زبان انگلیسی می‌توان به داوری (۱۳۸۴) و میرفضائیلیان (۱۳۸۵)، در مورد زبان فرانسوی به گوشه‌گیر (۱۳۸۴) و دیهیم (۱۳۷۱)، در مورد زبان آلمانی به رمپیس (۱۳۶۸)، در مورد زبان سوئدی به آذران (۱۳۸۲) و در مورد زبان اسپانیایی به داوری و ایرانمهر (۱۳۹۰) اشاره کرد. از دیگر آثار قابل ذکر می‌توان در خصوص واژه‌های فارسی میانه در زبان انگلیسی به آقاگل‌زاده و داوری (۱۳۸۸) و درباره نقش زبان‌های واسط و به‌طور خاص زبان عربی در انتقال واژه‌های فارسی به زبان‌های اروپایی به آقاگل‌زاده و داوری (۱۳۸۷) اشاره نمود.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

درباره ضرورت و اهمیت پژوهش می‌توان به اجمال به مواردی از این دست اشاره نمود:

نخست آنکه چنین پژوهش‌هایی می‌تواند به نوبه خود تصویرگر بخشی از دامنه نفوذ واژه‌های زبان فارسی در زبان‌های دیگر و در گستره‌های مختلف جغرافیایی باشد. درخصوص دامنه این گسترش به استناد سرکاراتی درمی‌یابیم که

دامنه نفوذ، انتشار و گسترش لغات دخیل ایرانی و فارسی از چنان وسعتی برخوردار است که واقعاً شگفت‌آور می‌نماید. از برمه و مالزی و چین در شرق گرفته تا مجارستان و فنلاند و بریتانیا در غرب، از دشت‌های جنوبی روسیه و اقصی نقاط آسیای مرکزی و قفقاز در شمال گرفته تا خلیج بنگال، هند و اندونزی در جنوب هر جا که می‌رویم با واژه‌های برگرفته و دخیل فارسی برخورد می‌کنیم. شمار زیادی از لغات ایرانی و فارسی طی قرون و ادوار در زبان‌های آرامی، سریانی، عربی، ارمنی، گرجی، ترکی، هندی و چینی و به طور غیرمستقیم در برخی از زبان‌های اروپایی راه یافته‌اند. (سرکاراتی، ۱۳۷۷: ۵۴)

دوم آنکه با توجه به اهمیت زبان انگلیسی و تاثیرگذاری واژگانی آن در دیگر زبان‌ها، به‌طور خاص بررسی ریشه‌شناختی واژه‌های فارسی در این زبان، می‌تواند زمینه بررسی انتقال شماری از این واژه‌ها در زبان‌های دیگر، به‌ویژه زبان‌های اروپایی را هموار سازد. شهادی بر این مدعا را می‌توان در آفاگل‌زاده و داوری (۱۳۸۷) جست که مبین تصویری شگفت از این تأثیرگذاری زبانی است.

سوم آنکه، اساساً به این دلیل که پدیده وام‌گیری واژگانی به اشکال مختلف از سویی با رویدادهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... پیوند خورده و از سویی دیگر وام‌واژه‌ها به حوزه‌ای خاص محدود نشده و به‌نحوی با فرهنگ، سیاست، اجتماع، طب، طبیعت، هنر، ادبیات و ... گره خورده‌اند، آشکار است که این دسته از واژه‌ها حامل فرهنگ و تمدن سرزمین مبدأ خود هستند. در این باره سرکاراتی می‌نویسد: «این‌گونه واژه‌های فارسی که در چهار سوی گیتی پراکنده‌اند، پیک‌های گمنام ولی گویای تمدن، زبان و فرهنگ ایران-اند و باید هر جا که هستند و به هر وسیله‌ای که باشد، آنها را با درایت و دقت گردآوری کرد و درباره معنا و ریشه آنها به بررسی پرداخت» (سرکاراتی، ۱۳۷۷: ۵۵).

و بالاخره آنکه چنین پژوهش‌هایی زمینه‌ای مناسب برای استفاده از داده‌های آن در مطالعات زبان‌شناختی فراهم می‌آورد که بی‌شک می‌تواند نمونه‌ها و شواهدی ملموس‌تر از حیث تحولات آوایی و دگرگونی‌های معنایی در مقایسه با داده‌های مورد مراجعه از زبان‌های ناآشنا پیش روی پژوهشگران و دانشجویان در حوزه‌های مطالعات زبان‌شناختی فراهم آورد.

۲. بحث و بررسی

در این بخش، بیست و چهار واژه از این مجموعه در قالب مدخل‌های جداگانه به شیوه توصیفی-تحلیلی ارائه شده است. در مورد هر مدخل نیز به ریشه واژه در زبان فارسی، روند انتقال، زبان‌های واسطه، دگرگونی‌های معنایی همچون تغییر، گسترش و کاهش معنایی و زمان ورود واژه، مطالبی به اجمال ذکر شده و در مواردی هم که بین فرهنگ‌ها، اختلاف نظری وجود داشته و ضرورتی برای طرح آن بوده، بدان پرداخته شده است. به منظور آشنایی بیشتر با نوع کاربرد این واژه‌ها در زبان مبدأ، تا حد امکان در مورد تعدادی از مدخل‌ها، داده‌هایی از نحوه کاربردشان در متون قدیم فارسی ارائه شده است. ضمناً درخصوص زمان ورود این دسته از واژه‌ها به زبان انگلیسی به‌طور خاص دو فرهنگ RHW [1] و EON [2] مورد استناد بوده‌اند. به فراخور موضوع درخصوص تعدادی از واژه‌ها که به دیگر زبان‌های اروپایی هم راه یافته‌اند در پایان هر مدخل اشاره‌ای گذرا شده است.

۱- alfalfa یونجه

[انگلیسی: alfalfa > اسپانیایی: alfalfa > عربی: *al + fassafa* > فارسی میانه: *aspast*]

«اسپست» یا «سپست» از جمله واژه‌های قدیمی زبان فارسی است و به گیاهی اطلاق می‌شود که امروزه عمدتاً آن را با واژه ترکی «یونجه» می‌شناسیم. بنا به شواهد متعدد تاریخی، این گیاه از دیرباز در ایران وجود داشته و از این ناحیه به شرق و غرب عالم رفته است (دهخدا، ۱۳۷۷). به استناد حسن دوست (۱۳۹۴) ذیل مدخل اسپست این گونه آمده است: اسپست > فارسی میانه: *aspast* «اسپست، یونجه» > ایرانی باستان: *aspa- asti* * «اسب خوراک»: جزء اول مشتق است از *aspa* * «اسب» و جزء دوم آن *-esti* * «خوراک، غذا» مشتق است از ریشه *ad-* «خوردن» مشتق است از هندواروپایی **ed* * «خوردن» آرامی دخیل: *spst* 'سریانی دخیل: *spst* - و *pstst* ' عربی دخیل: أسفست، فص، فُصفصه، فِصفِصه، فَصْفَصه اسپانیایی دخیل: *alfalfa* (> عربی: الفصفصه) انگلیسی دخیل: *alfalfa* (> اسپانیایی).

در متون قدیم فارسی می‌خوانیم:

[مرد سپاهی] بانگ کرد وی [سلمان] را که این سپست برگیر وبه خانه من ببر. سلمان فرازرفت و آن سپست برداشتو هیچ نگفت که من امیرم (پند پیران، به نقل از حسن دوست، ۱۳۹۴).

به استناد RHW ورود این واژه به زبان انگلیسی به سال‌های ۱۸۴۵-۱۸۳۵ م بازمی‌گردد. در ضمن غالب فرهنگ‌های انگلیسی در ریشه‌یابی این واژه در نهایت به واژه عربی «فصفصه» رسیده‌اند. البته فرهنگ RHW به درستی به ریشه فارسی آن یعنی «اسپست» اشاره

کرده‌است. همچنین به استناد جوالیقی (۱۹۵۱) و امام شوشتری (۱۳۴۷) فصفصه معرب واژه فارسی اسپست است (ر.ک: آقاگل زاده و داوری، ۱۳۸۸).

این واژه به دیگر زبان‌های اروپایی نیز راه یافته که به‌عنوان نمونه به استناد [3]ETC در آلمانی به شکل alfalfa در پرتغالی alfafa و اسپانیایی alfalfa کاربرد دارد. ۲- alkekengi کاکنج، عروسک پشت پرده

[انگلیسی: alkekengi > انگلیسی میانه: alkekengi > لاتین میانه: alkekengi > عربی: al-kākanj > فارسی: کاکنج / کاکونه / kakune / kākanj / kākunaj] ((

«کاکنج» یا «کاکونه» گیاهی دارویی، علفی، پایا و خودرو است که میوه قرمز آن را پرده‌ای می‌پوشاند و همین پنهان شدن میوه آن در پرده‌ای کروی و زردرنگ سبب شده تا آن را «عروسک پشت پرده» نیز بنامند. این گیاه از دیرباز در طب سنتی ایران کاربرد داشته است. کلیه فرهنگ‌های فارسی، عربی و انگلیسی که به مقوله ریشه‌یابی پرداخته‌اند، ریشه آن را فارسی معرفی کرده‌اند. به استناد RHW ورود این واژه به زبان مقصد به اواخر دوره انگلیسی میانه و مشخصاً به خلال سال‌های ۱۴۵۰-۱۴۰۰ م بازمی‌گردد. در ضمن نام علمی این گیاه *Physalis alkekengi* است.

۳- azedarach آزاددرخت

[انگلیسی: azadarac(h) > فرانسوی: azedarak > اسپانیایی: acedaraque > عربی: āzādderakht > فارسی: آزاددرخت (āzādderakht)]

«آزاددرخت» نوعی درخت آسیایی است که از قدیم در ایران و هند جایگاهی ویژه داشته‌است. این درخت جنگلی و بلند که برگ‌های سبز مایل به سیاه و گل‌هایی سرخ و خوشبو دارد، در مناطق مختلف ایران با نام‌های متعددی شناخته می‌شود. به استناد لغت‌نامه دهخدا: «... و چون از هسته آن در پاره‌ای جای‌ها سبجه کنند «درخت تسبیح» نیز خوانند و در عربی آن را «شجره التسبیح» نامند...». نکته جالب توجه آن که از نام‌های دیگر این درخت در انگلیسی *bead-tree* (= درخت تسبیح) است.

در آثار منظوم فارسی می‌خوانیم:

آزاددرخت چمن عشقم و دهقان

پیراهن بلبل کند از برگ خزانم

(درویش واله هروی، به نقل از آندراج)

من بنده آن قد چون آزاددرختم

من هندوی آن صورت چون لعبت چینم

(شرف شروه، به نقل از لغت‌نامه دهخدا)

در ضمن نام علمی این درخت Melica azadarach است که با نام‌هایی چون-China
China berry و tree هم شناخته می‌شود. ورود این واژه به زبان انگلیسی به اواسط قرن
هجدهم باز می‌گردد.

4- azadirachta آزاددرخت هندی، نیم

[انگلیسی: azadirachta > لاتین‌نو: azadirachta > فارسی: آزاددرخت
(āzādderakht)]

گونه‌ای از آزاددرخت است که در جنوب آسیا و به‌ویژه در هند اهمیت و جایگاه
خاصی دارد. این گیاه که از دیرباز مورد توجه و احترام مردم این کشور بوده، درختی زیبا
و بومی این ناحیه است که علاوه بر مصرف دارویی، به‌عنوان گیاهی مقدس مورد احترام
بومیان می‌باشد. نکته قابل توجه درباره این واژه آن‌که ریشه آن همانند مدخل پیشین،
«آزاددرخت» است که سیر انتقال متفاوتی را طی نموده و صرفاً به گونه‌ای خاص از این
درخت اشاره دارد.

نام علمی این درخت Azadirachta indica و در انگلیسی با نام‌هایی چون neem
و margosa نیز شناخته می‌شود.

5- belleric بلبله

[انگلیسی: belleric > فرانسوی: belleric > عربی: balilaj > فارسی: بلبله (balila)]

«بلبله» یا صورت معرب آن «بلبلج»، درختچه‌ای است بومی مناطق گرمسیری که میوه‌ای
زردرنگ، تخم‌مرغی و کشیده دارد و از دیرباز در طب سنتی ایران کاربرد داشته‌است.
در آثار قدیم فارسی می‌خوانیم: «شهری است بر سر کوهی..... همه راه درختان هلبله و
بلبله و آمله و داروهاست که به همه جهان برند» (حدودالعالم، به نقل از فرهنگ سخن)
البته در زبان انگلیسی این واژه عمدتاً به معنای میوه این گیاه است که کاربردی صنعتی
و دارویی دارد. ورود این واژه به زبان انگلیسی به اواسط قرن هفدهم باز می‌گردد و نام
علمی آن Terminalia bellerica است.

6- calabash کدو قلیانی

[انگلیسی: calabash > فرانسوی: calebasse > اسپانیایی: calabaza > عربی:

kharbuz > فارسی: خربز (kharboz)]

«خربز» صورت قدیمی «خربزه» بوده که علاوه بر معنای اصلی‌اش به هندوانه نیز اشاره
داشته و در عربی نیز عمدتاً در همین معنا کاربرد داشته‌است.

این واژه در زبان انگلیسی نسبت به معنای اولیه‌اش در زبان مبدأ با نوعی تغییر معنایی
همراه شده و به نوعی کدوی قلیانی استوایی اشاره دارد. همین مسئله سبب شده برخی
فرهنگ‌های انگلیسی در روند ریشه‌یابی این واژه دچار اشتباه شوند. به‌عنوان نمونه، این

تغییر معنا موجب شده تا فرهنگ‌های AHD [4] و WTI [5] ریشه این واژه را با قید احتیاط «قرعه یابسه» (= کدوی خشک شده) معرفی نمایند که احتمالاً به واسطه نزدیکی معنایی این دو واژه می‌باشد و این در حالی است که این دو واژه از لحاظ آوایی با یکدیگر بسیار متفاوتند. همچنین فرهنگ‌هایی چون ENC [6]، SOD [7]، ORG [8] و OXD [9] ریشه این واژه را صریحاً خربز یا خربزه می‌دانند.

این واژه که به شمار قابل‌توجهی از زبانهای اروپایی راه یافته در آلمانی به شکل kalebasse در اسپانیایی calabaza در پرتغالی cabaça در فرانسوی calebasse در هلندی kalebas و در سوئدی kalebass کاربرد دارد.

۷- caper، کبر، کور، خیارشنگ

[انگلیسی: caper > انگلیسی میانه: caperes > لاتین: cappariss > یونانی: kapparis > فارسی: کبر / کور (kabar/kavar)]

«کبر» یا صورت قدیمی‌تر آن «کور» گیاهی درختچه‌ای و دو لپه‌ای با شاخه‌های پوشیده از کرک، برگ‌های سبز روشن و گل‌های سفید است که ریشه، پوست و میوه آن مصرف دارویی و غنچه آن در برخی ترشیجات استفاده می‌شود.

در آثار منظوم فارسی می‌خوانیم:

هر هویجی باشدش کردی دگر در میان باغ از سیر و کبر

(مولوی: نقل از لغت نامه دهخدا)

البته در مورد ریشه این واژه در فرهنگ‌های مختلف، اختلاف نظرهایی وجود دارد. اگرچه فرهنگ‌های WTI، AHD و SOD ریشه این واژه را تا یونانی دنبال کرده‌اند، اما فرهنگ ENC واژه یونانی را واژه‌ای دخیل دانسته و البته ریشه آن را مشخص نکرده است. فرهنگ معین نیز واژه کبر فارسی را صرفاً هم‌ریشه با واژه یونانی دانسته است، اما فرهنگ‌های CDE [10] و NWD [11] ضمن دخیل شمردن واژه یونانی، ریشه آن را صریحاً کبر فارسی معرفی نموده‌اند. این واژه در اواخر دوران انگلیسی میانه و مشخصاً در خلال سال‌های ۱۴۰۰-۱۳۷۵ م به این زبان وارد شد و نام علمی آن Capparis spinosa است. این واژه در اسپانیایی به شکل alcaparra کاربرد دارد.

۸- cubeb، کبابه، کبابه چینی؛ فلفل جاوه‌ای.

[انگلیسی: cubeb > انگلیسی میانه: cubeb > فرانسوی باستان: cubebe > لاتین میانه:

cubeba > فارسی: کبابه (kabābe)]

«کبابه» نوعی گیاه درختچه‌ای و بالارونده از خانواده فلفل است که میوه آن مصرف

دارویی و خوراکی دارد. از آنجا که عمده گسترش این گیاه در مناطق آسیای شرقی و از

آن جمله چین و اندونزی بوده است، از قدیم این گیاه را به عنوان «کبابه چینی» هم می‌شناخته‌اند.

در آثار منظوم فارسی می‌خوانیم:

کبابه به هر جای بسیار بود که هر یک به از نار بر بار بود

(اسدی، به نقل از لغت‌نامه دهخدا)

فلفل و میخک و بزبار و کبابه چینی جوز بویا بود و هیل و قرنفل در کار

(بسحاق اطمه، به نقل از لغت‌نامه دهخدا)

برخلاف نظر غالب فرهنگ‌های انگلیسی که این واژه را تا عربی ریشه‌یابی کرده‌اند، این واژه در اصل فارسی است که در این زبان شکلی معرب یافته است. فرهنگ معین این واژه را معرب از فارسی دانسته و آندراج نیز آن را واژه‌ای فارسی و معادل عربی آن را «حب العروس» خوانده است. فرهنگ سخن نیز این واژه را فارسی می‌داند. در حاشیه برهان قاطع، به استناد «شرح اسماء العقار قرطبی» می‌خوانیم: «کلمه کبابه که در عربی به تشدید بای اول است، فارسی است.» امام شوشتری (۱۳۴۷) نیز این واژه را در عربی، معرب از فارسی دانسته است.

به استناد RHW این واژه در دوران انگلیسی میانه و مشخصاً در خلال سال‌های ۱۳۰۰-۱۲۵۰م به این زبان وارد شده که علاوه بر حفظ معنای اولیه‌اش با نوعی تغییر معنا نیز همراه بوده و به گونه‌ای از فلفل رایج در جاوه که شبیه گیاه کبابه است، اشاره دارد. در ضمن نام علمی این گیاه Piper cubeba است. این واژه در اسپانیایی به شکل cubeba کاربرد دارد.

۹- doronicum درونک، درونه

[انگلیسی: doronicum > لاتین نو: doronicum > عربی: darunaj > فارسی: درونک (darunak)]

«درونک» یا صورت معرب و البته پرکاربردتر آن در فارسی یعنی «درونج» گیاهی است چند ساله، با ساقه‌های بلند، برگ‌هایی پهن و کرک‌دار و گل‌هایی زردرنگ که ریشه‌ای دواپی و شبیه به عقرب دارد و از همین رو، آن را با نام «درونج عقربی» هم می‌شناسند.

در ریشه‌یابی این واژه، فرهنگ‌های WTI و OXD بدون توجه به معرب بودن واژه درونج و بدون پرداختن به اصل آن، به اشتباه ریشه آن را عربی معرفی کرده‌اند؛ اما به استناد فرهنگ‌هایی چون RHW، AHD و SOD اصل این واژه فارسی است. لغت‌نامه دهخدا، برهان قاطع، فرهنگ سخن و نیز پرتو (۱۳۷۷) و امام شوشتری (۱۳۴۷) درونج را صورت معرب درونک فارسی معرفی کرده‌اند.

ورود این واژه به زبان انگلیسی به اوایل قرن هفدهم باز می‌گردد و با نام علمی Doronicum شناخته می‌شود.

۱۰- fustic درخت فاستیک؛ چوب درخت فاستیک

[انگلیسی: fustic > انگلیسی میانه: fustic > فرانسوی میانه: fustic > عربی: fostoq > فارسی میانه: pistag]

معنای امروزی این واژه در انگلیسی با صورت اولیه آن در زبان فارسی یعنی «پسته» تفاوت دارد. «فاستیک» درختی کوتاه، دوپایه و بومی مناطق گرمسیری ایالات متحده است که از چوب آن نوعی رنگ زرد ملایم که در رنگ کردن پشم کاربرد دارد، به دست می‌آید. به علاوه، این چوب و نیز رنگ حاصل از آن نیز با همین نام در انگلیسی شناخته می‌شود.

به استناد RHW ورود این واژه به انگلیسی به سال‌های ۷۵-۱۴۲۵ م باز می‌گردد و نام علمی آن Chlorophora trinctoria است. (برای توضیح بیشتر به مدخل pistachio رجوع شود). این واژه در اسپانیایی به شکل fustete کاربرد دارد.

۱۱- galingale خولنجان

[انگلیسی: galingale / galangal > انگلیسی میانه: galingal > فرانسوی باستان: galingal > عربی: khulanjān > فارسی: خولنجان (khulanjān)]

«خولنجان» یا «خاولنجان» گیاهی علفی و پایا از خانواده زنجبیل است که ساقه زیرزمینی معطر آن مصرف دارویی و خوراکی دارد. این گیاه از قدیم مورد توجه ایرانیان بوده و حتی از آنجا که آن را به انوشیروان نسبت می‌داده‌اند، در کتب طب قدیم با نام‌های «خسرودارو» و «کسری‌دارو» هم آمده‌است. به استناد کلیه فرهنگ‌های فارسی و انگلیسی این واژه فارسی است. ورود این واژه به زبان انگلیسی به اواخر قرن شانزدهم باز می‌گردد.

۱۲- jasmine یاسمن، یاسمن سفید

[انگلیسی: jasmine > فرانسوی: jasmine > فرانسوی میانه: jassemīn > عربی: yāsamin > فارسی: یاسمن / یاسمین (yāsamin / yāsamin)]

«یاسمن» درختچه‌ای زینتی با گل‌های درشت و معطر است که در رنگ‌هایی چون سفید، زرد و قرمز یافت می‌شود و کاربرد عمده آن در صنعت عطرسازی است. این گل از دیرباز مورد توجه ایرانیان بوده و جایگاهی خاص در ادبیات فارسی داشته است.

این واژه که به استناد کلیه فرهنگ‌ها فارسی است، در انگلیسی علاوه بر اطلاق به این نوع خاص از گیاه، با نوعی گسترش معنایی همراه بوده و به کلیه گونه‌های مشابه آن هم اشاره دارد. همچنین در زبان انگلیسی عطر حاصل از این گل و نیز رنگ زرد ملایم با این واژه شناخته می‌شود.

ورود این واژه به زبان انگلیسی به سال‌های ۸۰-۱۵۶۰م باز می‌گردد و نام علمی خانواده آن *Jasminum* است.

این واژه در آلمانی به شکل *jasmin* در چک *jasmín* در اسپانیایی *jazmín* در فرانسوی *jasmin* در ایتالیایی *gelsomino* در هلندی *jasmijn* و در لهستانی *jaśmin* کاربرد دارد.

۱۳- *mezereum/ mezereon* مازریون

[انگلیسی: *mezereum/ mezereon* > انگلیسی میانه: *mizerion* > لاتین میانه:

mezereon > عربی: *māzariyun* > فارسی: مازریون (*māzariyun*)]

«مازریون» گیاهی درختچه‌ای، خودرو و زینتی است که پوستی قهوه‌ای یا خاکستری، برگ‌هایی مایل به زرد، میوه‌ای کروی و دانه‌هایی گلابی شکل دارد که از دیرباز در طب سنتی ایرانیان مورد توجه بوده، به طوری که از پوست آن در درمان استسقا و تاول آوردن پوست بدن استفاده می‌شده است.

در آثار منظوم فارسی می‌خوانیم:

ور به درویشی ز کاتت داد باید یک درم طبع را از ناخوشی چون ماز و مازریون کنی

(ناصر خسرو، به نقل از فرهنگ سخن)

فرهنگ‌های *SOD* و *ODE* به اشتباه این واژه را تا عربی ریشه‌یابی نموده‌اند. به استناد فرهنگ‌های متعدّد فارسی همچون برهان قاطع، رشیدی، آندراج و لغت‌نامه دهخدا این واژه فارسی است. امام شوشتری (۱۳۴۷) نیز این واژه را در عربی، معرب واژه فارسی مازریون برشمرده که در این زبان به همان شکل معرب شده است. فرهنگ‌های متعدّد انگلیسی و از آن جمله *RHW*، *AHD* و *WTI* اصل این واژه را فارسی دانسته‌اند که در سیر انتقال ابتدا به عربی وارد شده و سپس به لاتین و از این زبان به انگلیسی راه یافته است. فرهنگ سخن به اشتباه این واژه را معرب از لاتین دانسته و این در حالی است که واژه لاتین خود از عربی وام گرفته شده است (ر.ک. داوری و داوری، ۱۳۸۸).

به استناد *RHW* این واژه در اواخر دوره انگلیسی میانه و مشخصاً در خلال سال‌های ۸۰-۱۴۷۰م به این زبان وارد شده و نام علمی آن *Dapha mezereum* است.

۱۴- *peach* هلو؛ درخت هلو

[انگلیسی: *peach* > انگلیسی میانه: *peche* > فرانسوی باستان: *pesche* > لاتین متاخر:

pesca > *pessica* > لاتین: *(malum) persicum* > یونانی: *(persikon*

malon) > فارسی باستان: *[pārsa*

این واژه پر کاربرد در زبان انگلیسی، به استناد کلیه فرهنگ‌ها و مطالعات ریشه‌شناختی، برگرفته از نام قدیم ایران یعنی *pārsa* می‌باشد که ریشه و روند انتقال متفاوتی از سایر واژه‌ها دارد.

به استناد AHD، در گذشته یونانیان با مشاهده هلو در سرزمین ایران، ابتدا آن را «سیب پارسی» (*persikon malon*) نامیدند که همین نام به لاتین منتقل شد. در دوران لاتین متأخر بود که واژه سیب از این نام حذف و در روند انتقال به فرانسوی باستان و انگلیسی میانه با تغییر آوایی همراه شد و در انگلیسی به صورت کنونی درآمد. هم‌اکنون این واژه در انگلیسی، علاوه بر میوه و درخت هلو، به رنگ گل‌بهی یعنی رنگ این میوه نیز اشاره دارد. این واژه در اواخر قرن دوازدهم به زبان انگلیسی راه یافت و نام علمی آن *Prunus persica* است. این واژه در ایتالیایی به شکل *pesca* در هلندی *perzik* و در پرتغالی *pêssego* و در سوئدی *persika* کاربرد دارد.

۱۵- *pistachio* پسته، مغز پسته؛ درخت پسته
[انگلیسی : *pistachio* > انگلیسی میانه : *pistachio* > ایتالیایی : *pistachio* > لاتین : *pistacium* > یونانی : *pistakion* > فارسی میانه : *pistag*]

«پسته» از جمله میوه‌های قدیمی ایران است که نام آن از زبان فارسی به بسیاری از زبان‌ها و از آن جمله انگلیسی انتقال یافته است. به استناد حسن دوست (۱۳۹۴) ذیل مدخل پسته می‌خوانیم: «پسته > فارسی میانه : *pistag* : احتمالاً مرتبط است با کلمه پستان و به مناسبت شباهتش به نوک پستان چنین خوانده شده است.»

این واژه در دوران انگلیسی میانه و به‌طور مشخص در خلال سال‌های ۱۴۲۵-۱۳۷۵م به این زبان راه یافت و با نام علمی *Pistachia vera* شناخته می‌شود.

همان‌طور که در مدخل *fustic* اشاره شد، نام این گیاه یک بار در دوره فارسی میانه به عربی راه یافته و در قالب واژه‌ای معرب به فرانسوی میانه و سپس به انگلیسی میانه وارد شده که ظاهراً در این دوره با نوعی تغییر معنایی همراه شده است به‌طوری‌که امروزه متأثر از همان تغییر معنایی به درختی کوتاه و دوپایه با شباهت ظاهری به درخت پسته اطلاق می‌شود. البته همان‌گونه که در این مدخل اشاره شد، نام این گیاه پیش‌تر در دوره فارسی میانه به یونانی راه یافته و با همان معنای اصلی در زبان مبداء به زبان‌های مختلف اروپایی و از آن جمله انگلیسی وارد شده است.

این واژه در آلمانی به شکل *pistazie* در اسپانیایی *pistacho* در ایتالیایی *pistachio* در لهستانی *pistacja* و در سوئدی *pistasch* کاربرد دارد.

۱۶- *sebestan* سپستان؛ (درختچه) گیگر

[انگلیسی: *sebestan* > انگلیسی میانه: *sebestan* > عربی: *sebestan* > فارسی: سپستان (*sepestān*)]

«سپستان» درختچه‌ای از خانواده گاوزبان است که در نواحی گرمسیری می‌روید و میوه آن مصرف دارویی دارد. این واژه در اصل صورت دیگر «سگ پستان» است و علت آن شباهت ظاهری میوه‌های آن به پستان‌های شیردار ماده سگ است. به استناد حسن دوست (۱۳۹۴)، جزء اول لغت سپستان یعنی «اسپه» + پستان) - که در عربی با عنوان «اطبا الکلبه» یعنی پستان‌های شیردار ماده سگ خوانده می‌شود - به معنای سگ است که در فارسی به شکل اسپه، اسپه، اسباه و اسپاه کاربرد داشته است.

در آثار منظوم فارسی می‌خوانیم:

شیرزدگان امید و سینه‌رنجوران عشق در زقومش هم دوپستان هم سپستان دیده‌اند
(خاقانی، به نقل از لغت‌نامه دهخدا)

اما این واژه علاوه بر این گیاه و میوه آن، به نوعی درختچه بومی مناطق گرمسیری آمریکا و دریای کارائیب اطلاق می‌گردد که با نام *geigger tree* نیز شناخته می‌شود. ورود این واژه در معنای نخستین خود به انگلیسی به اواخر دوران میانه بازمی‌گردد و نام علمی آن *Cordia myxa* است.

۱۷- *sesban/sesbania* سیسبان

[انگلیسی: *sesban(ia)* > فرانسوی: *sesban(ie)* > عربی: *saysabān* > فارسی: سیسبان (*sisabān*)]

«سیسبان» درختچه‌ای با برگ‌های شانه‌ای و از تیره پروانه‌واران است که معمولاً در کنار جوی‌های آب و حاشیه مرداب‌ها می‌روید و علاوه بر کاربرد طبی، به‌عنوان نوعی علوفه دامی استفاده می‌شود. دهخدا با فارسی‌خواندن این واژه، به‌استناد برهان قاطع معنای نخست آن را تخم گیاه پنج‌انگشت دانسته و سپس به‌استناد مذهب‌الاسما و فرهنگ نفیسی و نیز رجوع به تحفه حکیم مؤمن، آن را درختی دارویی خوانده است که در نواحی مختلف ایران می‌روید. فرهنگ‌های انگلیسی نیز و از آن جمله OXD صریحاً ریشه این واژه را فارسی دانسته‌اند.

ورود این واژه به زبان انگلیسی به اواخر قرن نوزدهم باز می‌گردد و با نام علمی *Sesbania aculeate* شناخته می‌شود.

۱۸- *setwall* سنبل‌طیب، علف‌گره، والرین

[انگلیسی: *setwall* > انگلیسی میانه: *setewale* > فرانسوی باستان: *citoual* > فارسی: زدوار (*zadvār*)]

«زدوار» گیاهی از تیره زنجبیلی‌هاست که از دیرباز مصرف دارویی داشته است، اما امروزه این واژه در انگلیسی با تغییر معنایی همراه شده و به معنای سنبل طیب یا علف گربه به کار می‌رود که خود دربرگیرنده چند نوع گیاه علفی و پایا با ریشه‌های معطر، بزرگ و دارویی است که ریشه آن مورد علاقه گربه بوده و از همین رو با عنوان علف گربه شناخته می‌شود. این واژه در انگلیسی، علاوه بر خود گیاه، به ریشه معطر آن که از دیرباز کاربرد دارویی داشته است، اشاره دارد.

ورود این واژه به انگلیسی به دوران میانه باز می‌گردد که ابتدا در معنای اصلی خود یعنی زدوار کاربرد داشته و این معنا تا اواسط قرن هفدهم در این زبان رایج بوده است. اما معنای رایج این واژه یعنی سنبل طیب در اواسط قرن شانزدهم در زبان انگلیسی شکل گرفته و هم‌اکنون مراد از این واژه نه زدوار بلکه گیاه سنبل طیب است. در ضمن نام علمی این گیاه *Valeriana officinalis* می‌باشد. (درخصوص بحث درباره ریشه فارسی این واژه به توضیحات مدخل zedoary رجوع گردد).

۱۹- sumac سماق

[انگلیسی: sumac(h) < انگلیسی میانه: sumac(h) < فرانسوی باستان: sumac(h) < لاتین میانه: sumac(h) > عربی: *sommāq* > فارسی: سماق (*somāk*)]

«سماق» یا صورت معرب و رایج آن در فارسی یعنی «سماق»، اشاره به گردی ترش مزه دارد که مصرف خوراکی داشته و از گیاهی به همین نام به دست می‌آید. اگرچه برخی فرهنگ‌های انگلیسی ریشه این واژه را تا عربی دنبال کرده‌اند، اما به استناد برهان قاطع، آندراج، فرهنگ سخن، معین و نیز پرتو (۱۳۷۷) سماق عربی معرب سماق فارسی است. دهخدا و نیز غیاث‌اللغات، سماق را دیگر صورت فارسی واژه سماق معرفی کرده‌اند؛ همچنین امام شوشتری (۱۳۴۷) سماق به تشدید «م» را در عربی صورت معرب سماق فارسی معرفی کرده‌است. این واژه در دوره انگلیسی میانه و مشخصاً در سال‌های ۱۳۰۰-۱۲۵۰م به زبان انگلیسی وارد شد که علاوه بر گرد خوراکی، به خود گیاه نیز اشاره دارد.

این واژه در زبان اسپانیایی به شکل *zumaque* در پرتغالی *sumagre* در مجاری *szömörce* در آلبانیایی *shqeme* و در سوئدی *sumak* کاربرد دارد.

۲۰- taraxacum تلخ جکوک، کاسنی زرد، طرخشقون

[انگلیسی: taraxacum > لاتین میانه: taraxacum > عربی: *tarakhshaqun* > فارسی: تلخ جکوک (*talkhjakuk*)]

«تلخ جکوک» یا «تلخ جکوک» از جمله گیاهان علفی خودرو و معمولاً چندساله است که ریشه، برگ، گل و دانه آن مصرف دارویی دارد.

در بین فرهنگ‌های انگلیسی، اگرچه فرهنگ RHW ریشه این واژه را تا فارسی دنبال کرده‌است، اما ریشه آن را واژه «طرخشقون» دانسته‌است. این در حالی است که این واژه خود صورت معرب واژه فارسی تلخ جکوک است که البته در قالب همین صورت معرب نیز در فارسی کاربرد دارد.

به استناد RHW ورود این واژه به زبان انگلیسی به سال‌های ۱۰-۱۷۰۰م باز می‌گردد و نام علمی آن *Taraxacum officinale* است. این واژه در پرتغالی به شکل *taráxico* کاربرد دارد.

۲۱- Tarragon ترخون، ترخان؛ برگ ترخون، ادویه ترخون.

[انگلیسی: tarragon > فرانسوی میانه: tragon > لاتین میانه: trachon > یونانی:

tarkhon > عربی: *tarkhun* > فارسی: ترخون / ترخان (*tarakhān/tarakhun*)

«ترخون»، «ترخان» یا صورت معرب آن «طرخون»، گیاهی علفی و پایا با برگ‌های معطر و تند است که علاوه بر مصرف خوراکی، کاربرد دارویی دارد. همچنین برگ‌های خشک و کوبیده آن نیز به عنوان ادویه و چاشنی مورد استفاده بوده است:

بوی بریان می‌رسد ترخان بدان خواهم فشاند بر مزعفر حلقه‌چی در دور نان خواهم فشاند (بسحاق اطعمه، به نقل از لغت‌نامه دهخدا)

فرهنگ WTI ریشه این واژه را تا طرخون عربی دنبال کرده است. OXD نیز ریشه این واژه را تا عربی دنبال کرده، اما متذکر این نکته شده که به استناد لغویان عرب، واژه‌ای دخیل در این زبان است و البته اشاره‌ای به اصل آن نکرده‌است. به استناد فرهنگ رشیدی، برهان قاطع، غیاث‌اللغات، سخن و نیز پرتو (۱۳۷۷)، امام شوشتری (۱۳۴۷) و عطاردی (۱۳۷۴:۱۱۹) طرخون عربی، معرب واژه فارسی ترخون است.

۲۲- tulip لاله؛ گل لاله

[انگلیسی: tulip > فرانسوی: tulipe > ترکی: *tulbent* > فارسی: دول‌بند (*dulband*)

«دول‌بند» نه نام گیاه که به استناد فرهنگ‌هایی چون لغت‌نامه دهخدا، آندراج و فرهنگ نفیسی و نیز فرهنگ‌های متعدد انگلیسی هم‌چون RHW، AHD و OED واژه‌ای فارسی و به معنای دستار و عمامه بوده است:

«شمعون در پی آن رسید و در گور رفت و دید کفن‌ها جدا نهاده و آن دول‌بند که بر سر او پیچیده بود، نبود.» (ترجمه دیاتسارون، به نقل از لغت‌نامه دهخدا)

این نوع عمامه پیش‌تر در بین ترک‌ها رواج داشته و در اندازه، رنگ و اشکال مختلف به کار گرفته می‌شده، به طوری که در دربار سلاطین عثمانی «دول‌بنددارآغا» به یکی از صاحب‌منصبان دربار اطلاق می‌شد که در مراسم‌های رسمی، عمامه واگردان سلطان را حمل می‌کرد.

اما این واژه در سیر انتقال خود با نوعی تغییر مدلول و به تبع آن تغییر معنا همراه بوده است. به استناد AHD این واژه کمی پیش‌تر، از زبان ترکی و در همان معنای دستار و عمامه به زبان‌های اروپایی راه یافته‌بود و در اواسط قرن شانزدهم با ورود نوعی گل لاله از کشور عثمانی به اروپا بود که اروپاییان با مشاهده گلبرگ‌های درهم‌پیچیده آن و مشابهتش به عمامه یا همان دولبندهای ترکان عثمانی، آن گل را نیز با همان واژه‌ای که برگرفته از ترکی و اصل آن دول‌بند فارسی است، نامیدند.

یادآوری می‌گردد که واژه انگلیسی turban (= عمامه، دستار) نیز برگرفته از همین واژه فارسی است که سیر انتقال متفاوتی را داشته است (ر.ک. آقاگل‌زاده و داوری: ۱۳۸۷). این واژه در آلمانی به شکل tulpe در اسپانیایی tulipán در فرانسوی tulipe در ایتالیایی tulipano در پرتهالی tulipa و در سوئدی tulpan کاربرد دارد.

۲۳- zedoary، جدوار، جدوار، ماه پروین

[انگلیسی: zedoary > انگلیسی میانه: zeduarye > لاتین میانه: zedoarium > عربی: zadvār > فارسی: zadvār (= زدوار)]

همان‌طور که پیش‌تر در مدخل setwall اشاره شد، زدوار گیاهی از تیره زنجبیلی‌ها و دارای ساقه‌ای باریک و زیرزمینی است که مصرف دارویی دارد. در فارسی عمدتاً مراد از زدوار، همان بیخ و ریشه گیاه است که از دیرباز در طب سنتی کاربرد داشته است.

OED و OXD ریشه این واژه را تا عربی دنبال کرده‌اند و این در حالی است که این واژه در عربی، خود صورت معرب واژه فارسی است. به استناد برهان قاطع، غیاث‌اللغات، فرهنگ رشیدی، لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین، زدوار واژه‌ای فارسی است. فرهنگ رشیدی، «ژد» یا «زد» را به معنای صمغ و معنای ترکیبی ژدوار یا زدوار را «مانند صمغ» دانسته است، چرا که بیخ تازه این گیاه همانند صمغ نرم می‌باشد. غیاث‌اللغات در این باره می‌نویسد: «زد به فارسی به معنی صمغ است چنان‌که «صمغ‌الزیتون» را در فارسی «زد زیتون» و «صمغ‌اللو» را «زد بادام» ترجمه نمایند... در هر صورت زد به معنی صمغ درست و صحیح است و جدوار و زدوار یعنی صمغ‌مانند».

برهان قاطع نیز «ژد» در واژه «ژدوار» را به معنای مطلق صمغ دانسته است. امام شوشتری (۱۳۷۷) نیز جدوار را صورت معرب ژدوار معرفی نموده است. پرتو (۱۳۷۷) نیز اصل این واژه را فارسی معرفی کرده است. در بین فرهنگ‌های انگلیسی CDE، AHD، RHW و WTI، SOD اصل این واژه را صریحاً فارسی دانسته‌اند و حتی SOD و CDE در سیر انتقال این واژه از فارسی به انگلیسی، هیچ اشاره‌ای به زبان عربی نداشته‌اند. ورود این واژه به اواخر انگلیسی میانه و به‌طور مشخص به سال‌های ۷۵-۱۴۲۵م باز می‌گردد. همچنین نام علمی این گیاه Curcuma zedoaria است.

۲۴- zerumbet زرنباد، زرنبات

[انگلیسی: zerumbet > پرتغالی: zerumbet > فارسی: زرنباد (*zaronbād*)]

«زرنباد» گیاهی از تیره زنجبیلی‌ها با ساقه زیرزمینی، میوه‌ای کپسولی و دانه‌های معطر است که در تولید داروهای گیاهی کاربرد داشته و از خویشاوندان گیاه زدوار می‌باشد. همین مشابهت سبب شده تا محمد معین به اشتباه زدوار را همان زرنباد بداند و این در حالی است که این دو صرفاً دو گونه خویشاوند و مشابه یکدیگر هستند. فرهنگ سخن هم به اشتباه واژه فارسی زرنباد را برگرفته از لاتین می‌داند (ر.ک. داوری و داوری، ۱۳۸۸)، اما جدای از نظر فرهنگ‌های انگلیسی چون OED، OXD و SOD که ریشه این واژه را صریحاً فارسی می‌دانند، برهان قاطع، غیث‌اللغات، فرهنگ پنج بخشی، لغت‌نامه‌دهخدا، معین و نیز پرتو (۱۳۷۷) صریحاً این واژه را فارسی دانسته‌اند. از دیگر نام‌های این واژه در زبان فارسی می‌توان به زرباد و زرینه اشاره کرد. ورود این واژه به زبان انگلیسی به اواخر قرن شانزدهم باز می‌گردد.

۳. نتیجه‌گیری

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در این نوشتار تعدادی از نام‌های گیاهان با ریشه فارسی در زبان انگلیسی مورد بررسی قرار گرفت. از آنجا که این گونه واژه‌ها، در سیر انتقال خود به زبان‌های مختلف راه یافته‌اند، بی‌شک می‌توان این موضوع را در زبان‌های دیگر و از آن جمله زبان‌های اروپایی هم‌چون لاتین، فرانسوی، اسپانیایی و... مورد بررسی قرارداد. همچنین پرداختن به نحوه انتقال این واژه‌ها خود می‌تواند موضوعی مستقل و قابل تحقیق باشد. به علاوه همان‌گونه که در بخش‌های مختلف این نوشتار اشاره شد، به‌رغم بررسی‌ها و تحقیقات گسترده‌ای که در حوزه مطالعات ریشه‌شناختی زبان انگلیسی انجام شده، باز هم شاهد کاستی‌هایی در این‌گونه آثار هستیم که در این نوشتار به فراخور حال به نمونه‌هایی از این موارد اشاره شد. بی‌شک وجود این نارسایی‌ها ضرورت پژوهش‌ها و مطالعات دقیق‌تر را از سوی فرهنگ‌نگاران، ریشه‌شناسان و پژوهشگران برجسته‌تر می‌سازد. از سویی دیگر این گونه بررسی‌ها نه تنها نشان‌دهنده دامنه گسترش زبان فارسی در دیگر زبان‌هاست، بلکه می‌تواند گشاینده باب جدیدی در روند پژوهش‌ها و بررسی‌هایی در حوزه مطالعات ریشه‌شناختی و فرهنگ‌نگاری محسوب شود.

یادداشت‌ها

[1] RHW: Random House Webster's Dictionary

- [2] EON: www.etymonline.com
- [3] ETC: www.ectaco.com
- [4] AHD: The American Heritage Dictionary
- [5] WTI - Webster's Third International Dictionary
- [6] ENC: Encarta Dictionary of English
- [7] SOD: Shorter Oxford Dictionary
- [8] ORG: Origins: An Etymological Dictionary of Modern English
- [9] ODE: Oxford Dictionary of English Language
- [10] CDE: Concise Dictionary of English Dictionary
- [11] NWD: The New Webster Dictionary of the English Language

۱۲. به استناد کنت (۱۹۵۰: ۹) صورت این واژه در فارسی باستان *pārsa* بوده است

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

۱. آذران، حسین. (۱۳۸۲). **واژه‌های ایرانی در سوئدی**. تهران: بلخ.
۲. آقاگل‌زاده، فردوس و حسین داوری. (۱۳۹۳). **فرهنگ ریشه‌شناسی واژه‌های فارسی در زبان انگلیسی**. تهران: علمی.
۳. ابراهیم، بدرالدین. (۱۳۸۱). **فرهنگنامه زبان گویا و جهان پویا (فرهنگ پنج بخشی)**. به کوشش حبیب‌الله طالبی. تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پازینه.
۴. امام شوشتری، سید محمدعلی. (۱۳۴۷). **فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی**. تهران: انجمن آثار ملی.
۵. انوری، حسن. (۱۳۸۲). **فرهنگ سخن (۸ جلد)**. چاپ دوم. تهران: سخن.
۶. پادشاه، محمد. (۱۳۶۳). **فرهنگ جامع فارسی (آندراج)**. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. چاپ دوم. تهران: خیام.
۷. پرتو، ابوالقاسم. (۱۳۷۷). **واژه‌یاب (برابرهای فارسی واژگان بیگانه)**. چاپ دوم. تهران: انتشارات اساطیر.
۸. تبریزی، محمد حسین بن خلف. (۱۳۷۶). **برهان قاطع**. به اهتمام محمد معین. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.
۹. جر، خلیل. (۱۳۷۰). **فرهنگ عربی-فارسی (لاروس)**. ترجمه سید حمید طیبیان. تهران: امیرکبیر.
۱۰. جوالیقی، ابومنصور موهوب بن خضر. (۱۹۵۱). **المعرب من الکلام الاعجمی**. چاپ دوم. قاهره.

۱۱. حسن دوست، محمد. (۱۳۹۴). **فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی**. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۲. حسینی، عبدالرشیدابن عبدالغفور. (۱۳۳۷). **فرهنگ رشیدی** (به ضمیمه معربات رشیدی). به کوشش محمد عباسی. تهران: انتشارات بارانی.
۱۳. داوری، حسین. (۱۳۸۴). **واژگان فارسی در زبان انگلیسی**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس. تهران.
۱۴. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). **لغت‌نامه**. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
۱۵. رامپوری، غیاث‌الدین محمد. (۱۳۶۳). **غیاث‌اللغات**. به کوشش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.
۱۶. شیر، السید ادی. (۱۹۰۸). **کتاب الفاظ الفارسیه العربیه**. بیروت: المطبعه الکاتولیکیه للابا الیسوعیین.
۱۷. عطاردی، عزیزالله. (۱۳۷۴). **اللغات الفارسیه العربیه فی تاج‌العروس**. تهران: نشر عطارد.
۱۸. معلوف، اب‌لویس. (۱۹۷۳). **المنجد**. چاپ هفدهم. بیروت: دارالشرق.
۱۹. معین، محمد. (۱۳۶۰). **فرهنگ معین**. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.
۲۰. میرفضائلیان، احمد. (۱۳۸۵). **واژگان فارسی در انگلیسی**. تهران: فرهنگ معاصر.
۲۱. ناظم‌الاطبا، علی‌اکبر. (۱۳۲۴). **فرهنگ نفیسی** (جلد ۴). تهران: چاپ رنگین.

ب. مقاله‌ها

۲۲. آفاگل‌زاده، فردوس و داوری، حسین. (۱۳۸۷). «**واژه‌هایی به ظاهر دخیل، اما اصیل**». پژوهش زبان و ادبیات فارسی. شماره ۱۰، صص ۱۵۹ تا ۱۷۸.
۲۳. آفاگل‌زاده، فردوس و حسین داوری. (۱۳۸۸). «**بررسی ریشه‌شناختی واژه‌های انگلیسی با ریشه فارسی میانه**». مجله مطالعات ایرانی. شماره ۱۶، صص ۳۵ تا ۴۸.
۲۴. داوری، حسین و ابوطالب ایرانمهر. (۱۳۹۰). «**بررسی ریشه‌شناختی واژه‌های فارسی در زبان اسپانیایی**». مجله مطالعات ایرانی. شماره ۱۹، صص ۱۷۵ تا ۲۰۲.
۲۵. داوری، رضا و حسین داوری (۱۳۸۸). «**ضرورت بازنگری در بخش ریشه‌شناسی فرهنگ سخن**». نشریه ادب و زبان (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه کرمان). شماره ۲۵، صص ۵۵ تا ۷۱.
۲۶. دیهیم، گیتی. (۱۳۷۱). «**واژه‌های دخیل فارسی در فرانسه**». فرهنگ زمستان. شماره ۱۳، صص ۳۳ تا ۵۸.
۲۷. رمپس، کریستیان. (۱۳۶۸). «**واژه‌های ایرانی در زبان آلمانی**». ترجمه رضا مدنی. نامه فرهنگ ایران. دفتر ۳، صص ۱۰ تا ۲۱.
۲۸. سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۷). «**درباره فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی و ضرورت تدوین آن**». نامه فرهنگستان. سال ۴، شماره ۱، صص ۲۱ تا ۷۲.
۲۹. گوشه‌گیر، علاء‌الدین. (۱۳۸۲). «**واژه‌های دخیل فارسی در زبان فرانسه**». پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی. شماره ۳۷، صص ۱۲۸ تا ۱۰۳.

ج. منابع لاتین

30. Bammesberger, A. (1984). **English Etymology**. Heidelberg: Winter.
31. Brown, L. (1993). **The New Shorter Oxford English Dictionary** (2vols), Caledon Press, Oxford. (SOD)
32. Durkin, Ph. (2009). **The Oxford Guide to Etymology**. Oxford: Oxford University Press.
33. Grove, Ph., B. (1986) **Webster's Third International Dictionary** (3vols), Merriam Company, Massachusetts. (WTI)
34. Kent, R. (1950) **Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon**, American Oriental Series XXXIII, New Haven / Connecticut.
35. Kleindler, S. (1997) **The American Heritage Dictionary**, Dell Publishing. (AHD)
36. Onions, C. T. (1993) **The Oxford Dictionary of English Etymology**, Oxford University Press. (OED)
37. Partridge, E. (1991) **Origins: An Etymological Dictionary of Modern English**, Routledge (ORG)
38. Skeat, W. (1993) **Concise Dictionary of English Etymology**, Wordsworth Editions Ltd.(CDE)
39. Stein, M. J. (1998) **Random House Webster's**, Random House Group. (RHW)
40. **The Oxford English Dictionary** (12 vols) (1978) Oxford University Press (OXD)
41. Virginia S. T. (1984) **The New Webster Dictionary of the English Language** , Processing and Books, Inc. (NWD)

د. منابع مجازی

42. www. **etymonline.com** (EON)
43. www. **ectaco.com** (ETC)